

ای علی! روز قیامت از تو حجت خواهیم طلبید

سیاه پوش بیست و هشتمین روز صفر، شانه به شانه آسمان فشرده در ابر مدینه می‌گریم که رسول رحمت و مغرف پر کشیده است.



سیاه پوش بیست و هشتمین روز صفر، شانه به شانه آسمان فشرده در ابر مدینه می‌گریم که رسول رحمت و مغرف پر کشیده است. در رحلت خاتم انبیا، محمد مصطفی (ص) فرشتگان عرش می‌گیرند. عاشقانش با چشمانی اشک آلود، مرثیه غم می‌سرایند. ما نیز در شب رحلت آسمانی اش در سوگ می‌نشینیم.

مسلم این است که پیامبر اکرم(ص) در حضور مسلمانان، امیرمؤمنان را وصی خود قرار داده و علی(ع) نیز این وصایت را پذیرفته است و عهد کرده است که به آنچه رسول خدا(ص) می‌فرماید عمل نماید. امیرمؤمنان(ع) در این باره می‌فرماید: وقتی رسول خدا(ص) در مریضی آخر خود در بستر بیماری افتاده بود، من سر مبارک وی را بر روی سینه خود نهاده بودم و سرای حضرت(ص) انباشته از مهاجر و انصار بود و عباس عموی پیامبر(ص) رو به روی او نشسته بود و رسول خدا(ص) زمانی به هوش می‌آمد و زمانی از هوش می‌رفت. اندکی که حال آن جناب بهتر شد، خطاب به عباس فرمود: «ای عباس، ای عموی پیامبر(ص)! وصیت مرا در مورد فرزندانم و همسرانم قبول کن و قرض‌های مرا ادا نما و وعده‌هایی که به مردم داده‌ام به جای آور و چنان کن که بر دمه من چیزی نماند.»

عباس عرض کرد: «ای رسول خدا(ص) من پیرمردی هستم که فرزندان و عیال بسیار دارم و دارایی و اموال من اندک است [چگونه وصیت تو را بپذیرم و به وعده‌هایت عمل کنم] در حالی که تو از ابر پر باران و نسیم رها شده بخشنده تر بودی [و وعده‌های بسیار داده‌ای] خوب است از من درگذری و این وظیفه بر دوش کسی نهی که توانایی بیشتری دارد!»

رسول خدا(ص) فرمود: «آگاه باش که اینک وصیت خود را به کسی خواهم گفت که آن را می‌پذیرد و حق آن را ادا می‌نماید و او کسی است که این سخنان را که تو گفתי نخواهد گفت! یا علی(ع) بدان که این حق توست و احدی نباید در این امر با تو ستیزه کند، اکنون وصیت مرا بپذیر و آنچه به مردمان وعده داده‌ام به جای آر و قرض مرا ادا کن. یا علی(ع) پس از من امر خاندانم به دست توست و پیام مرا به کسانی که پس از من می‌آیند برسان.»

امیرمؤمنان(ع) گوید: «من وقتی دیدم که رسول خدا(ص) از مرگ خود سخن می‌گوید، قلبم لرزید و به خاطر آن به گریه درآمدم و نتوانستم که درخواست پیامبر(ص) را با سخنی پاسخ گویم.»

پیامبر اکرم(ص) دوباره فرمود: «یا علی آیا وصیت من را قبول می‌کنی؟!» و من در حالتی که گریه گلویم را می‌فشرده و کلمات را نمی‌توانستم به درستی ادا نمایم، گفتم:

آری ای رسول خدا(ص)! آن گاه رو به بلال کرد و گفت: ای بلال! کلاهخود و زره و پرچم مرا که «عقاب» نام دارد و شمشیرم ذوالفقار و عمامه‌ام را که «سحاب» نام دارد برایم بیاور... [سپس رسول خدا(ص) آنچه که مختص خود وی بود از جمله لباسی که در شب معراج پوشیده بود و لباسی که در جنگ احد بر تن داشت و کلاه‌هایی که مربوط به سفر، روزهای عید و مجالس دوستانه بود و حیواناتی که در خدمت آن حضرت بود را طلب کرد] و بلال همه را آورد مگر زره پیامبر(ص) که در گرو بود. آن گاه رو به من کرد و فرمود: «یا علی(ع) برخیز و اینها را در حالی که من زنده‌ام، در حضور این جمع بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو نزاع نجوید.»

من برخاستم و با این که توانایی راه رفتن نداشتم، آنها را گرفتم و به خانه خود بردم و چون بازگشتم و رو به روی پیامبر(ص) ایستادم، به من نگرست و بعد انگشتی خود را از دست بیرون آورد و به من داد و گفت: «بگیر یا علی این مال توست در دنیا و آخرت!»

بعد رسول خدا(ص) فرمود: «یا علی(ع) مرا بنشان.» من او را نشاندم و بر سینه من تکیه داد و هر آینه می‌دیدم که رسول خدا(ص) از بسیاری ضعف سر مبارک را به سختی نگاه می‌دارد و با وجود این، با صدای بلند که همه اهل خانه می‌شنیدند فرمود: «همانا برادر و وصی من و جانشینم در خاندانم علی بن ابی‌طالب است. اوست که قرض مرا ادا می‌کند و وعده‌هایم را وفا می‌نماید. ای بنی‌هاشم، ای بنی‌المطلب، کینه علی(ع) را به دل نداشته باشید و از فرمان هایش سرپیچی نکنید که گمراه می‌شوید و با او حسد نورزید و از وی برائت نجوید که کافر خواهید شد.»

سپس به من گفت: «مرا در بسترم بخوابان.» و بلال را فرمود که حسن(ع) و حسین(ع) را نزد او بیاورد بلال رفت و آنها را با خود آورد. پیامبر(ص) آن دو را به سینه خویش چسباند و آنها را می‌بویید.

علی(ع) می‌گوید: من پنداشتم که حسن(ع) و حسین(ع) باعث شدند که اندوه و رنج پیامبر(ص) فزونی یابد، خواستم آن دو را از حضرت(ص) جدا سازم. فرمود: «یا علی(ع) آنها را واگذار تا مرا ببینند و من هم آنها را ببویم! بگذار تا آن دو از وجود من بهره گیرند و من نیز از وجود ایشان بهره گیرم! به راستی که پس از من مشکلات بسیار خواهند داشت و مصایب سختی را تحمل خواهند کرد، پس لعنت خداوند بر آن کس باد که حق حسن(ع) و حسین(ع) را پست شمارد. پروردگارا! من این دو را و علی صالح ترین مؤمنان را به تو می‌سپارم!»

در محضر فرشتگان

از برخی روایات استفاده می‌شود که رسول خدا(ص) در محضر فرشتگان مقرب، علی(ع) را وصی خود قرار داد و آنان شاهد بودند، از آن جمله روایتی است که از امام کاظم(ع) نقل شده است که امیرالمؤمنین فرمود: در شبی از شب های بیماری پیامبر(ص) من نشسته بودم و حضرت(ص) بر سینه من تکیه داده بود و فاطمه(س) دخترش نیز حضور داشت. رسول خدا(ص) فرموده بود که همسرانش و سایر زنان از نزد وی بیرون روند و آنها رفته بودند. پیامبر اکرم(ص) به من فرمود: «ای ابالحسن! از جای خود برخیز و رو به روی من بایست.»

من برخاستم و جبرئیل به جای من نشست و پیامبر(ص) بر سینه وی تکیه داد و میکائیل در جانب راست پیامبر(ص) بنشست. حضرت فرمود: «یا علی(ع) دست های خود را بر هم بگذار!»

من این کار را انجام دادم. آن گاه فرمود: «من با تو عهد بسته بودم و اینک آن عهد را تازه می‌کنم، در محضر جبرئیل و میکائیل که دو امین پروردگار جهانیانند. یا علی! تو را به حقی که این دو بر گردن تو دارند، هر چه در وصیت من آمده است باید به جای آوری و مفاد آن را بپذیری و صبر را پیشه خود سازی و بر راه و روش من پایداری کنی نه روش فلان کس و فلان کس! اکنون هر چه را خدا به تو عنایت کرده است با قدرت پذیرا باش.»

من دست هایم را به روی هم نهاده بودم و پیامبر(ص) دست مبارک خود را بین دو دست من گذاشت، به طوری که گویی بین آن دو چیزی قرار می‌داد، سپس فرمود: «من بین دست هایت حکمت و دانش آنچه را برایت پیش خواهد آمد، نهادم، تا چیزی از سرنوشت تو نباشد که از آن آگاه نباشی و هر گاه مرگ تو فرا رسید وصیت خود را به امام پس از خود بگویی، بنابر آنچه من به تو وصیت کردم و همانند من عمل کن و نیازی به کتاب و نوشته‌ای نیست.» (2)

نزول کتاب وصیت از آسمان

امام موسی بن جعفر(ع) فرمود به پدرم اباعبدالله (ع) عرض کردم: «آیا نویسنده وصیت، حضرت علی(ع) نبود و رسول خدا(ص) مفاد آن را بر او نمی‌خواند، در حالی که جبرئیل و سایر فرشتگان شاهد بودند؟» پدرم مدتی سکوت کرد، بعد فرمود: «ای ابالحسن! ماجرا چنین بود که گفתי لکن هنگامی که زمان رحلت رسول خدا(ص) رسید، وصیت به صورت کتابی نوشته شده از آسمان نازل شد و جبرئیل(ع) همراه با فرشتگانی که امین خدای تبارک و تعالی هستند، آن را نزد رسول اکرم(ص) آورد و به ایشان گفت: «ای محمد(ص) هر کس که نزد توست بیرون فرست مگر وصی خود را که باید کتاب وصیت را بگیرد و ما شاهد باشیم که تو وصیت را به وی دادی و او اجرای آن را ضمانت کند.»

رسول خدا(ص) همگان را دستور داد که از خانه بیرون روند. تنها علی(ع) و فاطمه(س) بین پرده و در اتاق باقی ماندند. جبرئیل(ع) به پیامبر(ص) عرض کرد: «پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: این کتابی است که من با تو عهد بسته بودم و شرط کرده بودم [عمل به آن را] و من خود شاهد هستم و فرشتگانم را بر تو شاهد گرفتم و من تنها برای شهادت کافی هستم ای محمد(ص)!»

وقتی سخن به این جا رسید، مفاصل پیامبر(ص) به لرزه درآمد و گفت: «ای جبرئیل! خدای من، اوست که سلام است و سلام از وی است و سلام به سوی او باز می‌گردد. راست گفت خدای عزوجل و نیکی نمود، کتاب را به من ده!»

جبرئیل کتاب وصیت را به رسول اکرم(ص) داد و گفت که آن را به امیرمؤمنان(ع) دهد. چون علی(ع) کتاب را گرفت، رسول خدا(ص) فرمود: «بخوان!»

امیرمؤمنان(ع) آن را کلمه به کلمه خواند، سپس رسول خدا(ص) به او گفت: یا علی(ع) این عهد خدایم تبارک و تعالی به سوی من است و خواسته وی و امانت او پیش من است و به راستی که من آن را ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم و امانت را ادا کردم.»

علی(ع) عرض کرد: «پدر و مادرم فدای تو باد! من هم شهادت می‌دهم که تو پیام خود را ابلاغ کردی و نصیحت خود گفتی و در آنچه فرمودی صادق بودی و گوش و چشم و گوشت و خون من نیز بر این امر گواه است!»

جبرئیل(ع) گفت: «من نیز بر آنچه می‌گویید گواه هستم!» پیامبر(ص) فرمود: «یا علی(ع) وصیت مرا گرفتی و دانستی که چیست و با خداوند و من پیمان بستی که به هر چه در آن است عمل کنی.»

علی(ع): «آری، پدر و مادرم فدای تو باد! انجام آن به عهده من است و بر خداست که مرا یاری دهد و توفیق عطا فرماید که به مفاد آن وفا کنم.»

رسول خدا(ص): «یا علی(ع) اراده نموده‌ام که بر پیمان تو شاهد بگیرم که روز قیامت شهادت دهند که من به وظیفه خود عمل کردم.»

علی(ع): «آری گواه گیرید!»

پیامبر اکرم(ص): «همانا من جبرئیل و میکائیل(ع) که هر دو در این جا حاضرند و فرشتگان مقرب خداوند نیز با آنهاست بر آنچه اینک بین من و تو گذشت شاهد می‌گیرم.»

علی(ع): «بله شهادت دهند، پدر و مادرم فدایت! من هم آنها را گواه می‌گیرم.»

و رسول خدا(ص) فرشتگان را شاهد گرفت... سپس رسول اکرم، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام را به حضور خواند و مانند امیرالمؤمنین(ع) آنها را از وصیت خود آگاه کرد. آنان هم مانند علی(ع) سخن گفتند و قبول کردند و سرانجام کتاب وصیت با

طلایی که آتش به آن نرسیده بود مهر شد و تحویل امیرمؤمنان(ع) گشت.

مفاد وصیت

از جمله مفاد این وصیت که به دستور خدای تعالی پیامبراکرم(ص) انجام آن را بر علی(ع) شرط نمود این بود که فرمود: «یا علی(ع) به آنچه در این وصیت آمده است وفا کن، آن کس که خدا و رسولش را دوست دارد، دوست بدار و با هر که با خدا و رسولش دشمنی ورزد، دشمن باش و از آنان بیزاری بجوی و صبور باش و خشم خود را فرو خور، گرچه حق تو پایمال گردد و خمس تو غصب شود و هتك حرمت حرم تو کنند.»

علی(ع) عرض کرد: «پذیرفتم ای رسول خدا(ص)!»
امیرالمؤمنین(ع) گوید: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید من هر آینه شنیدم که جبرئیل(ع) به نبی اکرم(ص) می گفت: «ای محمد(ص) به علی(ع) بگوی که حرم تو هتك می گردد که حرم خدا و رسول خدا(ص) نیز هست و محاسن تو از خون روشن سرت خضاب خواهد شد.»

من چون معنای این کلمات را که جبرئیل امین می گفت فهم کردم [و دانستم که حرم من هتك خواهد شد] به روی درافتادم و از حال رفتم و چون بازآمدم، گفتم: «آری پذیرفتم و راضی هستم! اگر چه به حرم من جسارت روا دارند و سنت های خدا و رسول را معطل گذارند و کتاب خدا پاره پاره شود و کعبه خراب گردد و محاسنم از خون روشن سرم خضاب شود، پیوسته صبوری خواهم کرد و کار را به خدا وا می گذارم تا این که نزد تو حاضر گردم.»

و باز از جمله موارد وصیت رسول خدا(ص) این بود که در خانه اش، که در آن جان سپرده بود، دفن گردد و با سه پارچه کفن شود که یکی از آنها یمنی باشد و کسی جز علی(ع) داخل قبر نشود و به علی(ع) فرمود: «یا علی(ع) تو و دخترم فاطمه(س) و حسن و حسین با هم بر من نماز بخوانید و نخست هفتاد و پنج تکبیر بگویید. سپس نماز را با پنج تکبیر به جای آور و آن را تمام کن و البته این کار پس از آن است که از طرف خداوند به تو اجازه نماز داده شود.»

علی(ع) عرض کرد: «پدر و مادرم فدای تو باد! چه کسی به من اجازه نماز می دهد؟»
فرمود: «جبرئیل(ع) به تو اجازه خواهد داد. و پس از شما هر کس از خاندانم حاضر شد، گروه گروه بر من نماز بخوانند، سپس زنان ایشان و در آخر مردم نماز بخوانند.»

و نیز فرمود: هرگاه من جان تسلیم نمودم و تو تمام آنچه را که من وصیت کرده ام انجام دادی و مرا در قبرم پنهان ساختی، پس در خانه خود آرام گیر و آیات قرآن را بر طبق تالیف آن گردآوری کن و واجبات و احکام را چنان که نازل شده اند، ثبت نما و سپس باقی آنچه را گفته ام به جای آور و هیچ سرزنشی بر تو نیست و باید که صبوری کنی بر ستم هایی که ایشان در حق تو روا دارند تا این که به سوی من آیی.» (6)

اتمام حجت با علی(ع)

رسول خدا هنگامی که کتاب وصیت خود را به امیرمؤمنان(ع) داد فرمود: در قبال این وصیت فردای قیامت در برابر خدای تبارک و تعالی که پروردگار عرش است می بایست جوابگو باشی! به راستی که من روز قیامت با استناد به حلال و حرام خدا و آیات محکم و متشابه، آن سان که خداوند نازل فرموده و در کتاب وی جمع آمده است، با تو محاجه خواهم کرد و از تو حجت خواهم طلبید در مورد آنچه تو را امر کردم و انجام واجبات الهی آن گونه که نازل شده اند و احکام شریعت و در مورد امر به معروف و نهی از منکر و دوری جستن از آن، و بر پای داشتن حدود الهی و عمل به فرمان های حق و تمامی امور دین و هم از تو حجت خواهم خواست درباره گزاردن نماز در وقت خود و اعطای زکات به مستحقین آن و حج بیت الله و جهاد در راه خدا. پس تو چه پاسخی خواهی داشت یا علی(ع)؟!

امیرمؤمنان(ع) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! امید دارم به سبب بلندی مرتبت تو در نزد خدا و مقام ارجمندی که پیش او داری و نعماتی که تو را ارزانی داشته است، خداوند مرا یاری نماید و استقامت عطا فرماید و من فردای قیامت با شما ملاقات نکنم در حالی که در انجام وظیفه خود سستی و تقصیری کرده باشم و یا تفریط نموده باشم و باعث درهم شدن چهره مبارکتان در برابر من و دیدگان پدران و مادران خود شوم. بلکه مرا خواهی یافت که تا زنده ام پیوسته بر طبق وصیت شما رفتار کنم و راه و روش شما را دنبال نمایم تا با این حالت نزدتان شرفیاب شوم و بعد از من فرزندانم به ترتیب بدون هیچ گونه تقصیری و تفریطی چنین خواهند کرد. در این لحظه رسول خدا(ص) از هوش برفت و علی(ع)، پیامبر(ص) را در آغوش گرفت در حالی که می گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! پس از تو چه دهشتی ما را فرا خواهد گرفت و وحشت دختر تو و پسرانت چه اندازه خواهد بود و غصه های من بعد از تو چه طولانی خواهد بود، ای برادرم! از خانه من اخبار آسمان ها قطع خواهد شد و پس از تو دیگر جبرئیل و میکائیل نخواهم دید و دیگر هیچ اثری از آنها نخواهم یافت و صدای آنها را نخواهم شنید.» و رسول خدا همچنان مدهوش بود.

آخرین سفارش ها

امام کاظم علیه السلام نقل می کند که از پدرم پرسیدم: وقتی فرشتگان پیامبر(ص) را ترك گفتند چه اتفاقی افتاد؟ فرمود: رسول خدا(ص)، فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را به گرد خود خواند و به کسانی که در خانه بودند فرمود: «از نزد من بیرون بروید» و همسر خود «ام سلمه» را فرمود که بر درگاه بایستد تا کسی وارد خانه نشود. ام سلمه اطاعت کرد. آن گاه رسول

خدا(ص) به علی(ع) گفت: «یا علی نزدیک من بیا.» علی(ع) پیشتر رفت، پیامبر اکرم(ص)، دست زهرا(س) را گرفت و بر سینه گذاشت بعد با دست دیگر خود دست علی(ع) را گرفت و چون خواست با آنها سخنی بگوید، اشک از چشمانش فرو غلتید و نتوانست کلامی بگوید. فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام وقتی حالت گریه پیامبر(ص) را مشاهده کردند به سختی به گریه درآمدند و فاطمه(س) گفت: ای پیامبر خدا(س) رشته قلبم از هم گسست و جگرم آتش گرفت وقتی که گریه شما را دیدم. ای آقای پیامبران از اولین تا آخرین آنها، ای امین پروردگار و رسول او، ای محبوب خدا! فرزندانم پس از تو، که را دارند و با آن خواری که بعد از تو مرا فرا گیرد چه کنم؟ چه کسی علی(ع) را که یاور دین است، کمک خواهد کرد؟ چه کسی وحی خدا و فرمان هایش را دریافت خواهد کرد. سپس به سختی گریست و پیامبر(ص) را در آغوش گرفت و چهره او را بوسید و علی، حسن و حسین علیهم السلام نیز چنین کردند.

رسول خدا(ص) سربلند کرد و دست فاطمه(س) را در دست علی(ع) نهاد و گفت: «ای اباالحسن! این امانت خدا و امانت محمد رسول خدا در دست توست و در مورد فاطمه(س) خدا را و مرا به یاد داشته باش! و به راستی که تو چنین رفتار می‌کنی. یا علی(ع) سوگند به خدا که فاطمه(س) سیده زنان بهشت است از اولین تا آخرین آنها. به خدا قسم! فاطمه(س) همان مریم کبری است. آگاه باش که من به این حالت نیافتاده بودم مگر این که برای شما و فاطمه(س) دعا کردم و خدا آنچه خواسته بودم به من عطا فرمود.

ای علی(ع) هر چه فاطمه(س) به تو فرمان داد به جای آور که هر آینه من به فاطمه(س) اموری را بیان داشته‌ام که جبرئیل من را به آنها امر کرد. بدان ای علی(ع) که من از آن کس راضیم که دخترم فاطمه(س) از او راضی باشد و پروردگار و فرشتگان هم با رضایت او راضی خواهند شد.

وای بر آن کس که بر فاطمه(س) ستم کند، وای بر آن کس که حق وی را از او بستاند. وای بر آن کس که هتک حرمت او کند. وای بر آن کس که در خانه‌اش را آتش زند، وای بر آن که دوست وی را بیازارد و وای بر آن که با او کینه ورزد و ستیزه کند. خداوند من از ایشان بیزارم و آنان نیز از من بری هستند.»

در این وقت رسول خدا(ص)، فاطمه، علی، حسن و حسین - علیهم السلام - را به نام خواند و آنان را در بر گرفت و عرضه داشت:

«بار خدایا! من با اینان و هر کس که پیروی ایشان کند سر صلح دارم و بر عهده من است که آنان را داخل بهشت سازم و هر کس با اینها بستیزد و بر ایشان ستم کند یا بر اینها پیشی گیرد یا از ایشان و شیعیان‌شان بازپس ماند، من دشمن او هستم و با او می‌جنگم و بر من است که آنان را به دوزخ درآورم. سوگند به خدا ای فاطمه(س)! راضی نخواهم شد تا این که تو راضی شوی! نه به خدا سوگند راضی نمی‌شوم مگر آن که تو راضی شوی! نه به خدا سوگند راضی نخواهم شد مگر آن که تو رضا شوی!»